

طبقه‌بندی فضایل از نظر توماس آکوئیناس

احمدرضا مفتاح*

چکیده

طبقه‌بندی فضایل کار دشواری است. با توجه به وجوه اشتراک و اختلافی که میان فضایل وجود دارد، فهرست‌های گوناگونی از آن‌ها بیان شده است. توماس آکوئیناس، متأله کلیسای کاتولیک، که دربارهٔ دینداری مسیحی دغدغه‌های عقلانی دارد، در کتاب جامع الاهیات (Summa Theologica) خود، مفصل‌ترین طبقه‌بندی از فضایل را به دست داده است. وی فضایل را با دو رویکرد فلسفی و الاهیاتی تقسیم‌بندی می‌کند. بحث فضایل فلسفی او مبتنی بر دیدگاه ارسطو و بحث فضایل دینی او مبتنی بر عهد جدید است. او در تقسیم‌بندی فلسفی، فضایل را به دو دسته فضایل عقلی و فضایل اخلاقی تقسیم می‌کند. او فضایل ناشی از طبیعت عقلانی انسان را فضایل عقلی و فضایل مربوط به طبیعت رفتاری انسان را فضایل اخلاقی می‌نامد. این تقسیم‌بندی را به مبنای تقسیم عقل به نظری یا عملی و نیز بر مبنای این‌که فضایل از سنخ انفعالات هستند یا از سنخ افعال، توسعه می‌دهد. اما در تقسیم‌بندی با رویکرد الاهیاتی، فضایل را به دو نوع فضایل الاهی و فضایل اساسی تقسیم می‌کند. فضایل الاهی (ایمان، امید و محبت)، آن دسته از فضایل موهوبی‌ای هستند که به رابطهٔ انسان با خدا مربوط می‌شوند. فضایل اساسی (احتیاط، عدالت، میانه‌روی و شجاعت) از سنخ فضایل اکتسابی به شمار می‌روند. توماس مبنای تقسیم‌بندی و نیز زیرمجموعه‌های هر یک از این فضایل را به تفصیل بیان می‌کند که در این نوشتار بدان‌ها خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: فضیلت، فضایل عقلی، فضایل اخلاقی، فضایل اساسی، فضایل الاهی.

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم. (meftah555@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۴/۲۰

فضیلت دارای معانی گسترده‌ای است. مفهوم فضیلت مورد نظر متفکران یونان باستان از جمله هومر، افلاطون و ارسطو با فضیلت دینی‌ای که در عهد جدید به‌ویژه رساله‌های پولس آمده، تفاوت دارد (Devetter, 2002, p. 60).

فضیلت (virtue) معادل واژه یونانی ارته (Arete)، به معنای مزیت و برتری است. مفهوم فضیلت در آثار هومر به معنای کمال و برتری است. در دوره حماسی یونان، ویژگی برجسته یک فرد در جامعه، مثل توان رزمی، فضیلت نامیده می‌شد.

طبقه‌بندی فضایل به یونانیان بازمی‌گردد. آنان چهار فضیلت حکمت (wisdom)، شجاعت (courage)، خویشتنداری (temperance)، و عدالت (Justice) را فضایل اساسی می‌نامیدند. افلاطون این فضایل مرسوم زمان خود را به عنوان گوهر اخلاقیات پذیرفت و کوشید نشان دهد این فضایل، منطبق بر سرشت طبیعی نفس هستند. به نظر وی، فضیلت، سلامت یا تعادل روح است. همان‌گونه که روح از سه قوه عقل (intellect)، اراده (will) و احساس (feeling) تشکیل شده، سه فضیلت حکمت، شجاعت و خویشتنداری وجود دارد. عدالت نیز فضیلت اجتماعی محسوب می‌شود. ارسطو بر خلاف افلاطون، فضیلت را امری فطری نمی‌دانست. به نظر وی، فضیلت از راه عادت به دست می‌آید و امری اکتسابی به شمار می‌رود (Alexander, p. 430).

در عهد جدید، فضایل اخلاقی یونانی انکار نشدند، اما به فضایل دینی مثل تواضع، مهربانی و مانند آن پرداخته شده است (ر.ک: متی، باب ۵). پولس سه فضیلت ایمان (faith)، امید (hope) و محبت (love) را به عنوان فضایل مهم دینی برمی‌شمارد (ر.ک: اول قرنتیان، ۱۳: ۱۳). آباء اولیه کلیسا معتقد بودند فضایل یونانی صرفاً به زندگی دنیوی بشر اشاره دارند. لذا فضایل اساسی مورد نظر یونانیان را فضایل طبیعی نامیدند و سه فضیلت مورد نظر پولس را فضایل الاهی یا فراطبیعی. به این ترتیب، به فضایل هفتگانه قائل شدند. البته همان فضایل اساسی هم با توجه به ارزش‌های دینی، تفسیر جدیدی یافتند (Ibid).

به هر حال فضایل یونانی و مسیحی، منطبق بر یکدیگر نیستند. در عهد جدید، فضایل

اساسی پذیرفته شدند؛ اما در برخی موارد، فضایل مورد نظر آن‌ها در نقطه مقابل یکدیگر قرار می‌گرفت؛ مثلاً از نظر ارسطو فضایل، در دسترس کسانی است که دارای ثروت زیاد و موقعیت اجتماعی بالا باشند؛ و برخی فضایل برای انسان‌های فقیر، قابل دستیابی نیست (مک‌این‌تایر، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۴)؛ در حالی که در عهد جدید، به نقل از حضرت عیسی علیه السلام، ورود شخص ثروتمند به ملکوت آسمان دشوارتر از عبور شتر از سوراخ سوزن دانسته شده است (ر.ک متی، ۱۹: ۲۳-۲۴).

اما در میان متکلمان مسیحی، توماس آکوئینی که درباره نوع دینداری و حیات اخلاقی، دغدغه‌های عقلانی دارد، با تفصیل بیش‌تری به بحث فضایل و رذایل اخلاقی پرداخته است (اینگلس، ۱۳۸۶: ۳۰).

توماس آکوئینی که به دو راه معرفت، یعنی راه عقل، و راه وحی قائل است، از یک سو فضایل را با رویکرد صرفاً فلسفی، آن‌هم بر مشرب فلسفه ارسطویی، تقسیم‌بندی می‌کند؛ و از دیگر سو، با رویکرد الاهیاتی با تأکید بر فضایل مورد نظر پولس در عهد جدید، به تقسیم‌بندی آن‌ها می‌پردازد.

طبقه‌بندی فضایل کار دشواری است؛ زیرا شباهت‌هایی در میان برخی فضایل وجود دارد که آن‌ها را در یک گروه قرار می‌دهد؛ و در عین حال هر کدام ممکن است ویژگی‌های خاص خودش را داشته باشد. تبیین بسیار خوب از طبقه‌بندی فضایل، مرهون توماس آکوئینی، فیلسوف مقبول کلیسای کاتولیک است (wright 1907 p. 156).

تعریف فضیلت

توماس آکوئینی در تبیین مفهوم فضیلت، تحت تأثیر مفهوم فضیلت ارسطو، سه ویژگی برای فضیلت برمی‌شمارد:

۱. ماهیت فضیلت از سنخ ملکه است، نه از سنخ فعل (Aquinas I, II, Q. 55. A. 1).

۲. فضیلت یک ملکه رفتاری است، نه یک صفت وجودی (Ibid, Q 25, A. 2).

۳. فضیلت، خیر است (Ibid, 25, A. 3).

توماس در تعریف فضیلت می‌گوید: «فضیلت یک خصلت نیکوی ذهنی است که به

وسیله آن ما می‌توانیم درستکارانه زندگی کنیم و با وجود فضیلت کسی نمی‌تواند بد عمل کند. فضیلت آن است که خداوند، با آن و بدون دخالت ما در ما عمل می‌کند». *توماس* در این تعریف ویژگی‌های ملکه بودن، رفتاری بودن و خیر بودن را که بر علت فاعلی و غایی تأکید دارد، از *ارسطو* گرفته است، اما علت تأثیر آن، یعنی برانگیخته شدن فضیلت را که به خدا نسبت می‌دهد، از *اگوستین* گرفته است.

در واقع، *توماس* در این عبارت هم به فضایل اکتسابی اشاره دارد، هم به فضایل موهوبی (Aquinas, Q. 55, A. 23).

تقسیم‌بندی فضایل

توماس آکوینسی نخست فضایل را بر اساس منشأ آن‌ها به فضایل طبیعی و فضایل فراطبیعی تقسیم کرد. فضایل طبیعی را انسان با توانایی خودش به دست می‌آورد و فضایل فراطبیعی را خدا به انسان می‌دهد (wright, 1907, p. 156). می‌توان گفت که *توماس* با دو رویکرد به تقسیم‌بندی فضایل می‌پردازد: یکی تقسیم‌بندی با رویکرد فلسفی که مبتنی بر دیدگاه *ارسطو* است. در این رویکرد، فضایل را به دو دسته فضایل عقلی (intellectual virtues) و فضایل اخلاقی (moral virtues) تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی با توجه به این است که این فضایل ناشی از طبیعت عقلانی انسان است یا مربوط به طبیعت رفتاری انسان است که بر اساس تمرین پدید می‌آید و اخلاق انسانی را می‌سازد. اما تقسیم‌بندی دیگری که *توماس* بیان می‌کند، با توجه به دغدغه‌های الاهیاتی و با رویکرد دینی است. در این رویکرد، با توجه به مواهب هفتگانه مورد نظر *پولس*، دو دسته از فضایل را برمی‌شمارد:

۱. فضایل اساسی (Cardinal virtues)؛ ۲. فضایل الاهی (Theological virtues).

تقسیم‌بندی فضایل با رویکرد فلسفی

معیار *توماس* در فضایل فلسفی، همان حد وسط است که *ارسطو* بیان کرده است. درباره فضیلت اخلاقی *ارسطو* می‌گوید: فضیلت اخلاقی، عادت است در باره گزینش حد وسط و نقطه میانه‌روی بین افراط و تفریط. *توماس* به تبع *ارسطو* معتقد است: فضایل اخلاقی بر حد

وسط ثابتی دلالت دارند، البته به وسیله خرد (Aquinas, Q 64. A 2).

در فضایل عقلی نیز معیار حد وسط در نظر گرفته می‌شود. از نظر *توماس* در هر چیزی، خیر، ملاک حد وسط است؛ و از آنجا که خیر در فضایل عقلی حقیقت است، معیار فضایی عقلی، حقیقت به طور مطلق خواهد بود (Q. 64, A. 3). البته در فضایل الهی چون در ارتباط با خداست و خدا حدی ندارد، مسأله حد وسط مطرح نمی‌شود.

اما خاستگاه فضایل عقلی و اخلاقی چیست؟ *توماس* تمایلات طبیعی نفس انسان را که به فطرت و سرشت انسان مربوط می‌شود، مثل میل به کشف حقایق که ربطی به جنبه اخلاقی ندارد، طبیعت نخست بشر می‌داند. وی فضایی را که به طبیعت نخست مربوط می‌شود، فضایل عقلی می‌نامد؛ اما اموری را که فراتر از غرایز و امور فطری و طبیعی انسان می‌شود و در واقع توسط خود انسان کسب می‌شود، طبیعت دوم انسان می‌داند. این طبیعت دوم، خاستگاه فضایل اخلاقی مثل محبت به دیگران است (Q. 58, A. 1).

این تقسیم‌بندی *توماس* با دو منشأ صدور فعل در انسان نیز منطبق است؛ زیرا *توماس* معتقد است تنها دو منشأ صدور فعل وجود دارد: ۱. عقل (reason)؛ ۲. میل یا شهوت (appetite). به این ترتیب، دو فضیلت عقلی و اخلاقی، با این دو جنبه آدمی که دو منشأ حرکت در انسان محسوب می‌شوند، انطباق دارد؛ زیرا فضایل، ملکاتی هستند که انسان را برای انجام فعل نیک یاری می‌کنند و به این طریق، به او کمال می‌بخشند. حال اگر این فعل برخاسته از عقل باشد، قوه عقلانی را کامل می‌کند؛ و اگر برخاسته از میل باشد، قوه میل را کمال می‌بخشد؛ چراکه هر فضیلتی کمالی را به ارمغان می‌آورد. پس اگر فضیلتی، عقل نظری یا عقل عملی را به منظور صدور فعل نیک کامل کند، فضیلت عقلی است؛ و اگر میل او را کمال بخشد، فضیلت اخلاقی خواهد بود (Q. 58, A. 3).

فضایل عقلی

از نظر *توماس* قوه عاقله، انسان را از منحرف شدن از مسیر میانه‌روی بازمی‌دارد. *توماس* همان تقسیم‌بندی دوگانه عقل عملی و عقل نظری مورد نظر فیلسوفان به‌ویژه ارسطو را مبنای تقسیم‌بندی فضایل عقلی خود قرار داده است (Aquinas, Q. 57. A. 1).

توماس فضایل عقلی را به چهار قسمت عمده تقسیم می‌کند که سه قسم آن مربوط به عقل نظری و یک قسم مربوط به عقل عملی است. سه فضیلت عقل نظری عبارتند از: فهم (Understanding)؛ حکمت (wisdom)؛ و علم (Science). یک فضیلت هم مربوط به هر دو بخش عقل نظری و عملی است و آن «احتیاط» است. البته وی فضیلت «هنر» را هم به احتیاط ضمیمه کرده است.

فضایل عقل نظری، اموری است که عقل نظری را برای در نظر گرفتن حقیقت، کامل می‌کنند. با توجه به این که حقیقت برای بشر به دو شکل فهمیده می‌شود، فضایل مربوط به آن نیز متفاوت خواهد بود: دسته اول حقایق بدیهی هستند که فی‌نفسه و صرف نظر از تلاش عقل و استدلال فهمیده می‌شوند. این حقایق، اصول نامیده می‌شوند و ملکه‌ای که عقل را برای ادراک چنین حقایقی تکامل می‌بخشد، فهم نامیده می‌شود (Q. 57, A. 2).

دسته دوم، حقایقی هستند که به خودی خود شناخته نمی‌شوند، بلکه به واسطه حقایق دیگر شناخته می‌شوند. این وساطت، همان «حدّ» یا تعریف منطقی اشیاء است. شناخته شدن با تلاش فکری و با کمک گرفتن از حقایق معلوم دیگر، دارای درجاتی است که به طور کلی به دو صورت انجام می‌شود: نخست آن که شیء مورد نظر را در سلسله اجناسش بشناسیم تا به حد نهایی آن دست پیدا کنیم. این فضیلت، «حکمت» است که علل نهایی را می‌شناسد. گونه دوم، شناخت آن است که ما نزدیک‌ترین جنس موضوع قابل شناخت را بشناسیم که فضیلت «علم» خواهد بود و عقل را به حکم کردن در مورد امور قابل شناخت قادر می‌سازد (Q. 57, A. 2). در میان این سه فضیلت، فضیلت فهم که درک اصول اولیه است و تقریباً برای همه انسان‌ها میسر است، نخستین ملکه عقل محسوب می‌شود. فضیلت «علم» که تا اندازه‌ای تلاش فکری می‌طلبد و عبارت از شناخت نتایج حاصل از علوم مختلف است، در مرحله بعدی قرار می‌گیرد؛ و اما حکمت که عبارت است از کشف علل بالاتر که دو نوع شناخت قبلی را در بر می‌گیرد، شامل هر دو فضیلت فهم و علم می‌شود و حاکم بر آن دو است (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۴۸۱).

اما فضیلت احتیاط (prudence) که به هر دو عقل نظری و عملی مربوط می‌شود، از آن

جهت است که برای کمال انسان، تنها اندیشیدن درباره اشیا و علل آنها کافی نیست. بلکه باید خوب زندگی و عمل کند؛ و برای خوب عمل کردن، علاوه بر توجه به آنچه باید انجام داد، باید شیوه انجام عمل هم مورد توجه قرار گیرد. فضیلت عقلی ای که عقل را قادر سازد تا راه مناسب دستیابی به غایت را فراهم کند، احتیاط نامیده می شود. ذکر این نکته لازم است که احتیاط، هم از فضایل اخلاقی محسوب می شود، هم از فضایل عقلی (Q. 57, A. 3). *توماس* از میان این فضایل، «فضیلت احتیاط را ضروری ترین فضیلت می داند. او می گوید: «احتیاط، ضروری ترین فضیلت در زندگی بشر است؛ زیرا یک زندگی خوب، عبارت از اعمال نیک است؛ و برای انجام اعمال نیک، فقط خود فعل مهم نیست، بلکه چگونگی انتخاب و چگونگی انجام آن نیز اهمیت دارد (Q. 57, A. 5). *توماس* همچنین فضیلت هنر را نیز از فضایل مرتبط با هر دو عقل عملی و نظری می داند. هنر در اصل، یک ملکه رفتاری مانند سخن گفتن است که چون همانند ملکات عقل نظری، موجب ایجاد فعل خارجی نمی شود، با عقل نظری مرتبط است. اما از آن جهت که نیازمند قوه اراده برای ایجاد فعل خارجی است، در کنار فنونی مثل سخنوری، صنعتگری و مانند آن، در زمره فضایل عقل عملی نیز قرار می گیرد (Q. 57, A. 3).

ناگفته نماند که *توماس* از سه فضیلت به عنوان زیرمجموعه احتیاط نام می برد که عبارتند از: هوش (*eubulia*)؛ ارتباط مفاهیم (*Synesis*)؛ و درک مسائل مبهم (*gnome*).

فضایل اخلاقی

مراد از فضایل اخلاقی، فضایی است که از قوه میل (شهوت) برخاسته باشند و با انجام فعل نیک، موجب کمال آن می شوند (Q. 58, A. 3). *توماس* فضایل اخلاقی را با توجه به موضوعشان، به دو دسته تقسیم می کند: دسته اول، فضایی هستند که در مورد انفعالات می باشند و فاعل آنها قوه میل است مانند میانه روی، شجاعت، عفت و...؛ دسته دوم، یک فضیلت اخلاقی است که مربوط به انفعالات نیست، بلکه مربوط به افعال است؛ و آن، فضیلت عدالت است که قوه اراده با فرمان عقل، فاعل آن است (Q. 59, A. 5).

با توجه به این که فاعل فضایل اخلاقی، امیال نفس است که خود به چند قوه تقسیم

می‌شود، فضایل اخلاقی نیز انواع متعددی پیدا می‌کند؛ چراکه تعدد قوا به تعدد ملکات می‌انجامد. در فضایل اخلاقی، عقل جایگاه محرک و فرمانده را دارد و قوه میل، جایگاه متحرک و جنبه انفعالی دارد. البته قوه میل این گونه نیست که همواره حکم عقل را پیروی کند (Q. 60, A. 1).

ناگفته نماند که *توماس* خاطر نشان می‌کند که ضرورتی ندارد به تعداد انفعالات، فضایل اخلاقی وجود داشته باشد؛ زیرا برخی انفعالات مثل ترس و تهور، و لذت و اندوه، در مقابل یکدیگر قرار دارند و بیش از یک فضیلت که حد وسط بین دو انفعال است، وجود نخواهد داشت (Q. 60, A. 4).

فضایل اخلاقی مربوط به انفعالات

از جمله فضایل، فضایی است که در نتیجه ادراک خیر توسط حس لامسه پدید می‌آیند. خیری که توسط حس لامسه درک می‌شود، آن است که به حفظ بقای انسان کمک می‌کند؛ مانند لذت خوردن و آمیزش جنسی. در این حال، فضیلت میانه‌روی، نمود می‌یابد که فضایی همچون پرهیزکاری، عفت، پرهیز از پرخوری و میگساری، ذیل آن قرار می‌گیرند. همان طور که *ارسطو* معتقد بود، «فضیلت مانند هنر صرفاً در مورد امور دشوار معنا پیدا می‌کند»؛ سایر لذات حسی که تقابل جدی با عقل ندارند، به فضایل مستقل منجر نمی‌شوند. اما از اموری مثل ثروت و لذت که خیر آنها توسط حواس بدنی ادراک نمی‌شود، بلکه توسط عقل ادراک می‌شوند، فضیلت سخاوت (*Liberality*) و مناعت طبع (*Magnificence*) پدید می‌آید. در عشق نیز دو فضیلت عزت نفس (*honor*) و جوانمردی (*mahnnimity*) پدید می‌آید.

اما فضایی که در ارتباط با دیگران است: خیری که در نتیجه ادراک خیر در ارتباط با دیگران پدید می‌آید، دو گونه است: گاه این خیر درباره امور جدی است که نیازمند فعالیت فکری است. این مورد، خود به دو روش تحقق می‌یابد: اول آن‌که در مواجهه با دیگری، گفتار و رفتار مطلوبی نشان داده می‌شود. این ویژگی، به فضیلتی متعلق است که *ارسطو* آن را «دوستی» نامیده است و به مدارا (*affability*) نیز تعبیر می‌شود. دوم، آن‌که در گفتار و

رفتار، با صراحت لهجه همراه باشد. این حالت، به فضیلتی تعلق دارد که «صداقت» (truthfulness) نامیده شده است و به صراحت (frankness) نیز تعبیر شده است؛ و چنانچه این خیر در امور غیرجدی باشد، یعنی اموری که صرفاً برای لذت و سرگرمی می‌باشد؛ این حالت، متعلق به فضیلت «شوخ طبعی» (eutoapelia) می‌شود (Q. 60, A. 4).

فضایل اخلاقی مربوط به افعال

توماس به تبعیت از دیدگاه مشهور، بر این عقیده است که در مورد افعال، فقط فضیلت عدالت وجود دارد و همه فضایل دیگر مرتبط با افعال، زیرمجموعه عدالت قرار می‌گیرند. همه آن فضایل مرتبط با افعال، در یک مفهوم عام، با عدالت شریکند؛ و آن جنبه، این است که آن‌ها در مورد خیری هستند که با چیز دیگری در ارتباط است؛ و به عبارت دیگر، چیز دیگری را اقتضا می‌کند؛ مانند خرید و فروش، قرض و انواع عقود. وجه اشتراک فضایل مرتبط با افعال، این است که در همه آن‌ها فرمان عقل بر انجام فعل خارجی به همان صورت که هست، بنا شده است؛ و به نیات و تأثرات فاعل ارتباطی ندارد؛ و وجه اختلاف این فضایل مرتبط با افعال و عدالت، در این است که شیء مقتضی این فضایل، از نوع شیء مقتضی در عدالت نیست. در برخی موارد، شیء مقتضی، اقتضای تساوی دارد یا اقتضای برتری یا فروتری دارد؛ مثلاً بدهی یا دین که طرفین آن مساوی باشند، ادای دین یک نفر به شخص دیگر است. اما در جایی که طرفین مساوی نباشند، مثل دین ما به خداوند یا دین ما به والدین، ادای دین به صورت قدرشناسی یا سپاسگزاری یا تقوا و پرهیزکاری خواهد بود. پس فضایی مثل وفای به عهد، ادای دین، تقوا و دینداری، فضایل مرتبط با افعالند که زیرمجموعه عدالت قرار می‌گیرند (Q. 60, A. 2).

به این ترتیب، تعداد فضایل مربوط به انفعالات، ده تا می‌شود:

۱. شجاعت؛ ۲. میانه‌روی؛ ۳. سخاوت؛ ۴. مناعت طبع؛ ۵. جوانمردی؛ ۶. عزت‌طلبی؛ ۷. نجابت؛ ۸. دوستی؛ ۹. صداقت؛ ۱۰. شوخ طبعی. اگر عدالت که مربوط به افعال است را به آن‌ها اضافه کنیم، در مجموع ۱۱ فضیلت اخلاقی کلی خواهیم داشت.

آخرین نکته درباره ارتباط فضایل اخلاقی با فضایل عقلی است. توماس بر این عقیده

است که فضایل اخلاقی می‌توانند بدون برخی فضایل عقلی مانند علم و حکمت و هنر، وجود داشته باشند؛ اما از آن‌جا که فضایل اخلاقی، کار هدایت قوه میل به سمت غایت را به عهده دارند، بدون دو فضیلت فهم و احتیاط، امکان ندارد وجود داشته باشند. از سوی دیگر، همه فضایل عقلانی جز احتیاط، می‌توانند بدون فضایل اخلاقی وجود داشته باشند؛ زیرا احتیاط عبارت است از تفکر صحیح درباره امور انجام‌دانی؛ و صرف شناخت اصول کلی، کافی نیست، بلکه انسان برای اجتناب از عمل قبیح باید نسبت به امور جزئی نیز شناخت داشته باشد و نیرویی که انسان را مستعد شناخت اصول جزئی می‌کند، فضایل اخلاقی است.

تقسیم‌بندی فضیلت، با رویکرد الاهیاتی

در مباحثی که اشاره شد، *توماس* صرفاً با نگاه فلسفی یک تقسیم‌بندی از فضایل به دست داد. در تقسیم‌بندی دیگری که می‌توانیم آن را تقسیم‌بندی الاهیاتی بنامیم، تقسیم‌بندی دیگری بیان می‌کند.

توماس در این تقسیم‌بندی دوم، از فضایل هفتگانه نام می‌برد. سه فضیلت ایمان، امید و محبت، فضایل الاهی نامیده می‌شوند؛ و چهار فضیلت عدالت، احتیاط، میانه‌روی و شجاعت، فضایل اساسی نامیده می‌شوند.

در واقع، فضایل الاهی، اساس فضایل موهوبی‌اند؛ و فضایل اساسی، اساس فضایل اکتسابی هستند (Gardiner, 2005, p. 60).

فضایل الاهی

تفاوت اساسی دیدگاه *توماس اکویناس* درباره طبقه‌بندی فضایل نسبت به تقسیم‌بندی‌های صرفاً فلسفی قبل از او، آن دسته فضایی است که صبغه دینی دارد. فضایل عقلی و فضایل اخلاقی که به آن اشاره شد، فضایی است که انسان با توجه به طبیعت بشری‌اش می‌تواند به آن دست پیدا کند و کمال یابد. اما وقتی سخن از رابطه انسان با خدا پیش می‌آید، غایت انسان از شادمانی طبیعی و دنیوی فراتر می‌رود و به دنبال غایت بالاتری است که وصول به شادمانی ابدی نزد خداوند است. شادمانی ابدی، مافوق طبیعت بشری

است و انسان صرفاً با کمک خدا می‌تواند به آن دست یابد. این شادمانی ابدی به مدد فضایل الاهی حاصل می‌شود. به این ترتیب، فضایل الاهی از نظر *توماس*، فضایی است که اولاً متعلق این فضایل خدا باشد و انسان را به خدا رهنمون شوند؛ ثانیاً عامل برانگیخته شدن این فضایل، خدا باشد و موهبت الاهی محسوب شوند؛ و ثالثاً این فضایل به خودی خود برای انسان شناخته نمی‌شوند، بلکه از راه وحی الاهی و به استناد کتاب مقدس به انسان شناسانیده می‌شوند (Aquinas, Q. 62. A. 1).

البته *توماس* توجه دارد که ممکن است کسی بگوید با این اوصاف، این فضایل به نوعی به خدا مربوط می‌شوند و اگر حاصل تلاش انسان نیستند، چگونه به انسان نسبت داده می‌شوند؟ او در پاسخ می‌گوید: خدا ما را واجد این فضایل نموده است؛ و در واقع، این‌ها فضایل سرمشق‌گونه نیستند، بلکه فضایل سرمشق‌ساز هستند. این فضایل در مقایسه با فضایل عقلی و اخلاقی که متناسب با طبیعت بشری‌اند، محدود می‌باشند؛ و اثر تکاملی‌ای که در روح انسان می‌گذارند، بالاتر از تصور می‌باشد (Q. 62, A. 2).

اما *توماس* برای بیان فضایل الاهی، به سخن *پولس* در کتاب مقدس استناد می‌کند: «الحال این سه چیز باقی است؛ یعنی ایمان، امید و محبت» (اول قرنتیان، ۱۳: ۱۳).

فضیلت ایمان

به نظر *توماس*، با توجه به این‌که از یک سو از نظر *ارسطو* «عدالت همه فضایل را در بر می‌گیرد» و از سوی دیگر *پولس* ایمان را عامل عادل شمرده شدن انسان می‌داند (ر.ک: رومیان ۵: ۱)، ایمان یک فضیلت محسوب می‌شود. همچنین باید توجه داشته باشیم که ایمان ملکه‌ای است که اولاً برخاسته از عقل است چون بر محور حقیقت است، ثانیاً بر اساس حکم اراده تحقق می‌یابد. ذات ایمان که خود موهبت الاهی است، چنین اقتضایی دارد که عقل به حقیقت، گرایش داشته باشد و اراده نیز به دنبال غایت خیر باشد (Aquinas, II, II, Q. 4, A. 5).

توماس با استناد به کتاب مقدس^۱ در تعریف ایمان می‌گوید: «ایمان، اعتماد به چیزهایی است که بدان امید داریم و یقین به آن چیزی است که هنوز نمی‌بینیم» (رساله به عبرانیان، ۱: ۱). در واقع، متعلق و غایت ایمان، حقیقت نخست، یعنی خدا است که نادیدنی است (II, II, Q1, A. 2). پذیرش ایمان، شامل همه چیزهایی می‌شود که انسان امید دارد با دیدن حقیقت آشکار الاهی، شادمان گردد (II, II, Q. 4. A. 1).

فعل ایمان آوردن، یک فعل پذیرش عقلانی نسبت به حقیقت الاهی است که به حکم اراده‌ای تحقق پیدا می‌کند که با لطف خدا برانگیخته شده است (II, II, Q. 2. A. 9). از نظر توماس، ایمان در صورتی ارزشمند است که دو شرط در آن رعایت شده باشد: ۱. فعل ایمان آوردن به اراده و اختیار انسان باشد؛ ۲. این فعل، حرکت به سوی خدا باشد. در واقع، عملی شایسته است که به دنبال خیر باشد و خیر تام و هدف غایی افعال همه انسان‌ها خداست. پس ارزش افعال بشری، مبتنی بر محبت به خداست (Stump, 1985, p. 64).

نکته جالب توجه این که توماس، ایمانی را که با پذیرش عقلانی صرف ایجاد شده باشد، «ایمان بی‌صورت» یا بی‌روح می‌نامد و می‌گوید: هرگاه لطف خدا شامل حال انسان شود و نور ایمان در دل او بتابد و او با اراده‌اش ایمان بیاورد و این ایمان همراه با محبت به خدا باشد، در این صورت، ایمان با صورت است و ارزشمند محسوب می‌شود. در واقع محبت، صورت ایمان است (II, II, Q. 4. A. 4).

توماس معتقد است تنها «ایمان باصورت»، فضیلت محسوب می‌شود؛ و ایمان بی‌صورت، فضیلت نیست. به نظر توماس از آنجا که ایمان آوردن، فعل پذیرفتن عقل نسبت به حقیقت، به دستور اراده است، دو چیز لازم است تا این فعل کامل باشد: یکی این که متعلق عقل، حقیقت باشد؛ و دیگر این که اراده متوجه هدف غایی باشد. هر دوی این‌ها در فعل ایمان

۱. از آنجا که توماس، نویسنده رساله به عبرانیان را پولس می‌دانسته، این جمله را به پولس نسبت داده است. در حالی که از دوره‌های باستان، انتساب این رساله به پولس محل مناقشه بوده است. اما زبان و سبک این رساله، باعث شده شماری از منتقدان کاتولیک و پروتستان، بر این عقیده باشند که نویسنده این رساله خود پولس نیست، بلکه مؤلفی ناشناس است که خطمشی پولس را دنبال می‌کرده است (رک: عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، مقدمه رساله به عبرانیان: ۱۰۰۱).

باصورت یافت می‌شود. لذا ایمان باصورت، فضیلت است؛ اما ایمان بی‌صورت گرچه کمال مقتضی در بخش عقل را دارد، عنصر اراده‌ای که ناشی از لطف خدا باشد و از روی محبت باشد، در آن وجود ندارد؛ و از این رو، فضیلت محسوب نمی‌شود (Q. 4, A. 5).

نکته دیگری که توماس خاطر نشان می‌کند، این است که ایمان، فضیلت نخست است. او در توضیح می‌گوید: برخی فضایل، موانع ایمان را برطرف می‌کنند؛ مثل شهامت که باعث می‌شود انسان نسبت به پذیرش ایمان در مقابل ملحدان، ترس به دل راه ندهد؛ یا تواضع که سبب می‌شود انسان در برابر حقیقت، کبر نوزد و سر تسلیم فرود آورد. برطرف کردن مانع، علت عرضی محسوب می‌شود. در حالی که ایمان به ذات خودش، تمام فضایل دیگر را به وجود می‌آورد (Q. 4, A. 7). همچنین برخی فضایل مادامی که ایمان را مفروض نگرفته باشیم، فضایل واقعی نخواهند بود؛ مثل صدقه، صبر، نیکی به خویشان، عیادت بیماران و مانند آن (Ibid).

توماس از جمله آثار ایمان، به خوف و تهذیب نفس اشاره می‌کند. کسی که به خدا ایمان دارد، نسبت به مجازات الهی ترس دارد که آن را «ترس بندگان» می‌نامد. این نوع ترس را ایمان بی‌صورت هم می‌تواند به وجود آورد؛ مانند افرادی که نه گناه می‌کنند، نه از روی محبت عمل می‌کند. نوع دوم ترس که بالاتر است، آن است که انسان برای خدا حرمت قائل است و نسبت به دور شدن از خدا ترس دارد. این نوع ترس را که فقط ایمان باصورت می‌تواند آن را به وجود بیاورد و در واقع، ترسی است که انسان را به خدا پیوند می‌دهد، «ترس فرزندگونه» می‌نامد (Q. 7, A. 1). در مورد تهذیب نفس هم می‌گوید انسان در ارتباط با امور مادی ناخالص می‌شود، اما با حرکت به سوی خدا پاک و خالص می‌شود؛ و ایمان، نقطه شروع تطهیر قلب انسان است (Q. 7, A. 2).

فضیلت امید

فضیلت امید در جایی است که متعلق آن، چهار ویژگی داشته باشد: ۱. متعلق امید باید نیک باشد؛ با این شرط امید با ترس متفاوت می‌شود؛ زیرا ترس مربوط به شر است؛ ۲. متعلق امید باید در آینده باشد، با این شرط، امید از لذت متفاوت می‌شود؛ زیرا لذت در

مورد امور بالفعل است؛ ۳. متعلق امید باید چیزی صعب‌الوصول باشد؛ با این شرط، امید از میل متفاوت می‌شود که ممکن است متعلق آن سهل‌الوصول باشد. ۴. متعلق صعب‌الوصول امکان تحقق داشته باشد؛ زیرا انسان به آنچه نمی‌تواند دست یابد، امید نمی‌بندد. با این شرایط، امید از نومیدی جدا می‌شود (Aquinas, I, II, Q. 40, A. 2). با توجه به این شرایط، معلوم می‌شود متعلق امید یک امر مادی نیست، بلکه فوق طبیعی است. بزرگ‌ترین خیر آتی که صعب‌الوصول است اما دستیابی به آن امکان دارد، و انسان را به بزرگ‌ترین شادمانی می‌رساند، خداوند است (II, Q. 40, A. 2).

البته از یک جهت، خدا متعلق اصلی امید است؛ و از جهت دیگر، آنچه خدا با امید به خدا به دست می‌آورد، زندگی جاودان و شادمانی بی‌نهایت است (II, II, Q 17, A. 2).

فضیلت محبت

از نظر آکوئینی خاستگاه فضیلت ایمان، مربوط به قوه مدرکه است؛ و خاستگاه فضایل امید و محبت، مربوط به قوه میل است؛ امید مربوط به قوه غضبیه و محبت مربوط به قوه شهوانی می‌شود.

فضیلت محبت آن است که ما را به خدا پیوند دهد و باعث شود به خدا عشق بورزیم. توماس اشاره می‌کند که در اصل، متعلق محبت، خداست؛ ولی از آن‌جا که در کتاب مقدس آمده «هر که خدا را محبت می‌کند، باید برادر خود را محبت کند» (اول یوحنا، ۵: ۲۱)، همسایه نیز متعلق محبت قرار می‌گیرد (II, II, Q. 23, A. 3; A. 5).

توماس می‌گوید: خود محبت را هم باید دوست داشته باشیم؛ زیرا ذات آن، نیکو و دوست‌داشتنی است. لذا می‌تواند تحت عنوان خیر کلی، متعلق اراده قرار گیرد (II, II, Q. 25, A. 2). از جمله موارد دیگری که متعلق محبت قرار می‌گیرد، بدن خودمان است؛ زیرا بدن انسان هم مخلوق خداست و می‌توان آن را در خدمت به خدا به کار گرفت؛ همان‌گونه که در کتاب مقدس آمده است: «خویشتن را تسلیم خدا کنید و اعضای خویش را سلاح‌های دادگری در خدمت خدا سازید» (رومان، ۶: ۱۳). البته این محبت، شامل بدی‌ها و فسادهای بدن نمی‌شود (II, II, Q. 25, 3; A. 4).

محبت به همسایه شامل گناهکاران هم می‌شود؛ زیرا آنان نیز انسان هستند؛ و گناه باعث از بین رفتن طبیعت انسانی آنان نمی‌شود. البته این محبت، به طبیعت بشری گناهکار مربوط می‌شود که همچنان قابلیت دارد به شادمانی جاودان، دست پیدا کند؛ وگرنه گناه شخص گناهکار چون در مقابل خداست و مانع رسیدن به شادمانی جاودانی است، باید مورد تنفر باشد؛ حتی اگر آن شخص گناهکار، پدر و مادر انسان باشد (II, II, Q. 25. A. 6). علاوه بر این، *توماس* معتقد است فضیلت محبت حتی شامل دشمنان هم می‌شود. البته این دوست داشتن به دلیل طبیعت انسانی اوست که به یک عنوان، یک مخلوق، قابلیت درک محبت خدا را دارد؛ یا به سبب نیکی و فضیلتی است که در طرف مقابل وجود داشته باشد (II, II, Q. 25. A. 8). همچنین فرشتگان نیز متعلق فضیلت قرار می‌گیرند. اگر نام همسایه شامل دوستان و دشمنان می‌شود، این مفهوم شامل غیرانسان، از جمله فرشتگان هم می‌شود؛ زیرا فرشتگان نیز در شادمانی جاودانی، با انسان مشارکت دارند (II, II, Q. 25. A. 10).

فضایل اساسی

از نظر *توماس*، فضایل اساسی همان فضایل اخلاقی‌اند یا دست‌کم بخشی از فضایل اخلاقی محسوب می‌شوند. در واقع، *توماس* همانند فلاسفه از جمله *ارسطو* از چهار فضیلت اساسی، یعنی احتیاط (*prudence*)، عدالت (*Justice*)، میانه‌روی (*temperance*) و شجاعت (*fortitude*) نام می‌برد و آن‌ها را بر اساس متعلق ارجاعشان، تفکیک می‌کند. به این ترتیب، عدالت که به نفع دیگران مربوط می‌شود، از احتیاط، شجاعت و میانه‌روی که به نفع شخصی برمی‌گردد، جدا می‌شود.

فضیلت احتیاط

احتیاط، تأمل در امور انجام‌شدنی است و بصیرتی است که حوادث مربوط به آینده را پیش‌بینی می‌کند. از نظر *توماس*، احتیاط ماهیتاً فضیلتی عقلی است که به هر دو حیطة عقل نظری و عملی مربوط می‌شود. هم فضیلتی عقلی است، هم اخلاقی. احتیاط به لحاظ متعلق خود، از دیگر فضایل عقلی تمایز دارد. متعلق حکمت، علم و فهم درباره امور ضروری و هست‌ها و بدون در نظر گرفتن صحت قوه میل است؛ در حالی که متعلق دوراندیشی در

مورد امور انجام‌دانی محتمل‌الوقوع می‌باشد که در کنار تکمیل عقل، صحت قوه میل را نیز در نظر دارد. به عبارت دیگر، ضمن در نظر گرفتن اصول کلی عقل با امور کاربردی و جزئی نیز سروکار دارد. از سوی دیگر، از آن‌جا که احتیاط در قوه عقل جای دارد و فضایل اخلاقی در قوه میل هستند، از فضایل اخلاقی نیز متمایز خواهد بود (I, II, Q. 1, A. 3; II, II, Q. 47, A. 3-4; Q. 8, A. 2; Q. 54, A. 2).

به نظر *توماس* اصلی‌ترین فعل دوراندیشی، «حکم کردن» است؛ زیرا احتیاط، تعقل درستی است که برای انجام عمل، به کار بسته می‌شود. *توماس* همانند *ارسطو* عقیده دارد در عقل، سه فعل اصلی صورت می‌گیرد: مشورت، داوری و حکم کردن. مشورت و داوری هر دو از افعال نظری‌اند؛ اما حکم، به کار بستن چیزهایی است که مورد مشورت و داوری قرار گرفته است و به غایت عقل عملی، نزدیک است و عقل عملی را تکامل می‌بخشد (II, II, Q. 47, A. 8).

فضیلت عدالت

توماس همچون *ارسطو*، فضیلت عدالت را چنین تعریف می‌کند: «عدالت ملکه‌ای است که با آن، انسان اراده‌ی راسخ داشته باشد حق هر کسی را به او بدهد (II, II, Q. 58, A. 1). متعلق عدالت، حفظ کردن رابطه‌ی دوطرفه‌ای است که انسان‌ها در جامعه با هم دارند (Q. 58, A. 2). از آن‌جا که متعلق عدالت، ارتباط با دیگران است، و نیز از آن جهت که فاعل عدالت، اراده است که در مورد افعال است، عدالت از سنخ فعل خواهد بود، نه از سنخ انفعال. در حالی که در سایر فضایل، کمال متعلق فضیلت نسبت به خودش سنجیده می‌شود و آن‌ها از سنخ انفعالات بودند.

توماس فضیلت عدالت را برتر از سایر فضایل می‌شمارد؛ زیرا فاعل عدالت، اراده است که در بخش عقلانی نفس قرار دارد؛ و عالی‌ترین قسمت به شمار می‌رود؛ در حالی که سایر فضایل اخلاقی متعلق به میل هستند؛ علاوه بر این که فضیلت عدالت، باعث خیر رساندن به دیگری می‌شود و خیر رساندن به دیگری، بر منفعت شخصی برتری دارد. همان‌طور که *ارسطو* می‌گوید: «بزرگ‌ترین فضایل، آن است که برای دیگران سودمندتر است» (II, II, Q. 58, A. 11).

توماس دربارهٔ عدالت، تقسیم‌بندی‌هایی نیز بیان کرده است؛ از جمله: ۱. عدالت مبادله‌ای (Commutative)؛ ۲. توزیعی (distributive). عدالت مبادله‌ای، ضامن حق خصوصی بین دو نفر یا دو گروه از مردم است که مثلاً خرید و فروش انجام می‌دهند. عدالت توزیعی، ضامن صیانت از حق عموم مردم یک جامعه است. به عبارت دیگر، عدالت توزیعی، توزیع عادلانهٔ نیکی‌ها و منافع عمومی است (II, II, Q. 61. A. 1).

فضیلت شجاعت

به نظر توماس، کنترل‌گرایش اراده به امور خوشایند، با فضیلت میانه‌روی صورت می‌گیرد؛ و کنترل‌اراده در امور ناخوشایند مثل انواع ترس‌ها و خطرات با فضیلت شجاعت انجام می‌شود (ii, II, Q. 123, A. 1). شجاعت، فضیلتی است که ذهن انسان را در مقابل چیزهایی مثل انواع ترس که در مقابل عقل قرار می‌گیرند، تقویت می‌کند. این فضیلت به انسان کمک می‌کند تا جایی که امکان دارد، بر موانع مادی غلبه کند و به امور خوفناک که خیر فردی یا عمومی انسان‌ها را به دنبال دارد، دست بزند. این جنبهٔ تحمل‌سختی‌ها در سایر فضایل وجود ندارد (II, II, Q. 123. A. 2). در واقع، شجاعت، مقتضی ثبات در عقل است که با آن علاوه بر آن‌که ترس مهار می‌شود، از افتادن نفس در تهور جلوگیری می‌کند و آن را تعدیل می‌کند (Q. 123, A. 3)؛ و اما چهار فضیلت زیرمجموعهٔ شجاعت عبارتند از: بزرگ‌منشی، جوانمردی، صبر و پشتکار (Q. 129, A. 1).

توماس در بحث فضیلت شجاعت، به موهوبی بودن آن نیز اشاره می‌کند. با این توضیح که با توجه به طبیعت بشری، گاه ثبات قدم انسان بر انجام خیر و مقاومت در برابر بدی، تا جایی است که جانش به خطر نیفتد. وقتی خطر جانی پیش بیاید، ممکن است انسان مقاومت نکند. این جاست که روح‌القدس انسان را در مقاومتش یاری می‌کند و با امید دادن او نسبت به سعادت جاودانی، ترس را از او دور می‌سازد (III, II, Q. 139, A. 1).

فضیلت میانه‌روی

از نظر توماس، «میانه‌روی» فضیلتی است که با رعایت حد وسط، انسان را در حالات درونی، رفتار بیرونی و اشیای مرتبط با انسان، به سمت اموری سوق می‌دهد که مطابق با

عقل است. میانه‌روی دارای دو مفهوم عام و خاص است. میانه‌روی به معنای عام، عبارت است از میانه‌روی در هر فعل یا انفعال انسانی که عقل مشخص کرده است؛ مانند میانه‌روی در کار کردن، خوابیدن و مانند آن. در این صورت، میانه‌روی یک فضیلت خاص نیست، بلکه فضیلت عام است. میانه‌روی به معنای خاص، مربوط به میانه‌روی در فریبنده‌ترین امیال انسانی یعنی لذت‌های مربوط به خوردن و شهوت است. مراد از فضیلت میانه‌روی، به معنای یکی از فضایل اساسی، همین معنای خاص میانه‌روی است (Q. 141, A. 2).

توماس از دو فضیلت حیا و درستکاری، به عنوان فضایل مرتبط با میانه‌روی نام می‌برد. حیا فضیلتی است که شخص به مدد آن، از بی‌آبرویی که مخالف میانه‌روی است، دوری می‌کند. درستکاری آن است که انسان دارای دل پاک باشد که انسان را از انجام اعمال زشت دور می‌کند (Q. 144, A. 1; A. 4).

اما میانه‌روی مربوط به لذت حس لامسه است و به دو قسمت لذت خوردن و لذت جنسی تقسیم می‌شود. توماس در لذت چشایی، دو فضیلت پرهیز غذایی و پرهیز از میگساری؛ و در لذت جنسی، دو فضیلت عفت و پاکدامنی را مطرح می‌کند (Q. 146, A. 1; A. 2). ناگفته نماند که توماس به فروع و زیرمجموعه‌های دیگری نیز اشاره می‌کند؛ از جمله این که از یازده قسم فضیلت به عنوان فضایل بالقوه نام می‌برد که عبارتند از: خویشتنداری، ملامت، بخشش، فروتنی، تواضع، تحصیل دانش، نظم، متانت، قناعت، شوخ‌طبعی و سادگی.

نتیجه‌گیری

از آن جا که توماس آکوینسی دربارهٔ دینداری و حیات اخلاقی، دغدغه‌های عقلانی دارد، فضایل را با دو رویکرد فلسفی و الاهیاتی طبقه‌بندی می‌نماید؛ تا هم فضایل فلسفی را در بر بگیرد که مبتنی بر طبیعت بشری است و هم شامل فضایل دینی بشود که مبتنی بر کتاب مقدس مسیحی است. در رویکرد فلسفی، که معیار توماس همان حد وسط ارسطویی است، فضایل را به دو دسته فضایل عقلی و فضایل اخلاقی تقسیم می‌کند.

توماس فضایل ناشی از طبیعت عقلانی انسان را فضایل عقلی می‌نامد؛ و فضایل مربوط به طبیعت رفتاری انسان را که بر اثر تمرین و ممارست به وجود می‌آید و اخلاق انسانی را

می‌سازد، فضایل اخلاقی می‌نامد. متعلق فضایل عقلانی و اخلاقی با عقل بشری قابل درک است. فضایل عقلی بر مبنای تقسیم‌بندی دوگانه عقل عملی و نظری، به چهار فضیلت اصلی، تقسیم می‌شود. سه فضیلت فهم، حکمت و علم، مربوط به عقل نظری است؛ و فضیلت احتیاط، مربوط به عقل عملی. فضایل اخلاقی نیز دو دسته می‌شوند: ۱. فضایل مربوط به انفعالات که فاعل آن‌ها قوه میل است؛ و عبارتند از: میانه‌روی، شجاعت، سخاوت، جوانمردی، عزت‌طلبی و مانند آن؛ ۲. فضیلت مربوط به افعال که اراده به حکم عقل، فاعل آن است؛ و فضیلت عدالت از این نوع است.

نکته جالب توجه در تقسیم‌بندی توماس، آن است که همان فضایل اخلاقی فلسفی را در فضایل الاهیاتی هم می‌آورد؛ زیرا او با دو راه متفاوت فلسفی و الاهیاتی به سراغ فضایل رفته است؛ و از آن‌جا که فضایل اساسی در عهد جدید انکار نشده و مجموعاً از فضایل هفتگانه یا عطایای هفتگانه نام برده شده است، توماس در تقسیم‌بندی الاهیاتی از دو نوع «فضایل الاهی» و «فضایل اساسی» سخن به میان می‌آورد. متعلق فضایل الاهی خود خداست که غایة‌الغایات است و موهبت الاهی به شمار می‌روند. فضایل الاهی عبارتند از: ایمان، امید و محبت. فضایل اساسی که به نوعی همان فضایل اخلاقی مورد نظر فلاسفه است و از سنخ فضایل اکتسابی به شمار می‌روند، عبارتند از: ۱. احتیاط؛ ۲. عدالت؛ ۳. میانه‌روی و ۴. شجاعت.

